

عبدالله نائبی:

معضل افغانستان قومی – زبانی نیست، بلکه سیاسی – اقتصادی است

صاحب‌نظران و اندیشمندان کشور در این اواخر نیاز به اجماع ملی و گفتمان‌های ملی را از زوایه‌های متفاوت دیده و به آن پرداخته اند، چون هدف این بوده که یک راه حل جامع برای بن‌بست موجود سراغ شود و عوامل وضعیت حاکم بر کشور به تحلیل و کاوش گرفته شود. جناب آقای دکتور عبدالله نائبی یکی از متفکران سیاسی و یک از پیش‌کسوت‌های ادبی کشور ماست، که در جواب یک رشته پرسش‌هایی از سوی ضیا صدر مسئول مرکز نشراتی افغانستان امروز پاسخ‌هایی را ارائه داشته اند که توجه خوانندگان عزیز را به مطالعه آن جلب می‌کنیم :



پرسشها: تشکیل گفتمان‌های ملی یک امر تصنعی است که قدرتها و جریانهای کلان حزبی و سیاسی آن را عمومی می‌سازند یا یک روند و پروسه طبیعی است که خود به خود در دل جوامع شکل می‌گیرند؟ تمامیت ارضی، استقلال ملی، صلح، دموکراسی، قدرت دولتی مورد اعتماد و مشروع، حفاظت و حمایت از قانون و قانونگرایی را آیا شما یک ضرورت ملی و همگانی در افغانستان کنونی می‌پندارید؟ موارد فوق طی چه پروسه‌ای به گفتمان و در نهایت به اجماع ملی تبدیل می‌گردند؟ جریانهای سیاسی کلان کشور نظیر: جهادیها، طالبان و تکنوکراتهای از غرب آمده را به چه میزان در خصوص عدم پیگیری گفتمان‌های ملی کاهل و مقصر میدانید و دلیل این تقصیر را در چه می‌بینید؟ جامعه ما از مشکلات بزرگ رنج می‌برد، که شامل حال اکثریت مردم می‌گردد؛ اما مردم فقط با سکوت، تحمل مشقت و نوعی طفره رفتن از آن به آن پاسخ می‌گویند. در مجموع دلیل این ناتوانی و سرخوردگی جامعه را در چه می‌بینید؟ چرا مسایل بزرگ و مهم ملی نه تنها به گفتمان‌های سازنده تبدیل نمی‌شوند و بلکه گاهی به مصائب ملی تبدیل می‌گردند، نیروهای سیاسی و ساختارهای موجود روی آن تمرکز نمی‌کنند، آیا دلیل آن جز عقبماندگی علمی، سیاسی و مدنی چیزهای دیگری هم بوده می‌تواند؟ آیا از دید روانشناسی اجتماعی و مردم شناسی میتوان پاسخ درخوری برای این درماندگی جامعه افغانستان (نبود ظرفیت راه اندازی گفتمان‌های سازنده و سرنوشت ساز) یافت و اگر میتواند

یافت چه دلایل و عواملی باعث نبود چنین بی ظرفیتی شده است؟ موضوع صلح و مصالحه با طالبان را اگر مثال بیاوریم، آیا این موضوع با وجود پیچیدگیها و جوانبی که دارد واقعاً از نظر شما یک موضوع گفتمانی در سطح ملی برای جامعه ما محسوب میگردد، اگر محسوب میشود تا چه حدی توانسته این موضوع به گفتمان ملی و اجتماعی مبدل شود؟ آیا شکلگیری گفتمانهای ملی فقط ویژگی آن جوامع است که در آن ملت به معنی واقعی آن شکل گرفته است، پس اگر چنین است وضعیت حال و آینده افغانستان را چگونه ارزیابی میکنید و راههای توانمندسازی جامعه برای ملی شدن اندیشههای انسانی و پرداختن به گفتمانهای ملی ما چه خواهد بود؟

پاسخها: پیش از آنکه به چستی مفهوم گفتمان ملی پردازم، می‌خواهم نخست از همه رویکردی فشرده به خود مفهوم "تعریف" کنم.

تعریف یعنی حمل کردن برخی تعین‌ها بر مفهوم انتزاعی "هستی"؛ یا به دیگر سخن مشخص کردن یک انتزاع کلی به وسیله حد (حصر)های معین! وقتی ما برخی جنبه‌های یک شیء را برجسته می‌سازیم تا آن را تعریف کنیم، ناگزیر از بسا از جنبه‌های دیگر آن صرف نظر می‌کنیم، در "انسان حیوان ناطق است" ما صرف دو جنبه را برگزیده‌ایم، حیوان بودن و ناطق بودن را.

یعنی پنداشته‌ایم که این دو ویژگی، سرشت انسان را می‌سازد. در این تعریف از مفاهیمی چون عشق، اندوه، کین توزی و غیره خبری نیست. پس در هر تعریف باید متوجه بود که کدام جنبه‌ها را کنار می‌گذاریم. در "فراخوان شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر برای برون رفت از ناهنجاری‌های وضعیت کنونی" در تعریف "گفتمان ملی" چنین می‌خوانیم: «گفتمان ملی، باورهای ملی را، برای ایجاد هنجارهای اجتماعی، که زمینه‌ساز نظام مشترک‌اند، بار می‌آورد.

گفتمان ملی شفافیت اجتماعی را خلق می‌کند، رابطه‌های روانی - ملی را باعث می‌گردد، مشارکت در منافع ملی را وسیله می‌شود. مشروعیت قدرت را خلق می‌کند و باعث تشکیل نظام می‌گردد.» در این تعریف، گفتمان ملی در مقام "یک شیء افسونگر" که همه مصائب و دشواری‌های افغانستان را برطرف می‌کند، مطرح شده است.

اما این تعریف "جامع" را کمی بکاویم تا درونمایه ایدئولوژیک و اغواگرانه آن را آشکار کرده باشیم: - یک گفتمان که صرف پرداخت نظریات در یک بافت متنی است چگونه می‌تواند "باورهای ملی" را بار آورد؟ مگر برعکس نیست؟ این باورهای تکوین یافته و نضج یافته در بستر پراتیک یک تاریخ مشترک است که زمینه‌های عینی تدوین یک گفتمان دسته جمعی را برای یک جمعیت فراهم می‌سازد. ایدئولوژی یک جمعیت (گفتمان همان جمعیت) زاینده باورهای زندگی آن جمعیت در پهنه روابط اجتماعی - تاریخی است نی برعکس! اگر حکم نامبرده را تحلیل کنیم در نهایت چنین خوانده می‌شود: «گفتمان ملی ... (از طریق دو میانجی: "باورهای ملی و هنجارهای اجتماعی" زمینه‌ساز نظام مشترک است!!) این همان بُعد تبلیغاتی ایدئولوژیک است که زمینه‌های یک نظام سیاسی را در یک گفتمان خلاصه می‌کند، آن گونه که گفتمان دینی می‌خواهد نظام سیاسی خود را در وجود تئوکراسی چیزی کاملاً به هنجار جلوه دهد.

- «گفتمان ملی شفافیت اجتماعی را خلق می‌کند!» یعنی چی؟ شفافیت اجتماعی این است که جامعه به طبقات، اقشار و لایه‌هایی تقسیم شده است که با هم بیشترین منافع ناهمساز و حتا متضاد دارند و در روند

تولید و بازتولیدِ وسایلِ زندگی بخشی از آنها به وسیلهٔ بخش‌های دیگری مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. این وضعیتِ واقعی هیچ‌گاهی “رابطه‌های روانی - ملی” را بار نمی‌آورد. و مهم‌تر از همه “مشارکت در منافع ملی” را باعث نمی‌شود چون طبقات و اقشارِ حاکم همیشه برای چپاولِ منافع ملی جایگاهِ حاکم و دستِ بالا دارند.

«مشروعیتِ قدرت را خلق می‌کند و باعثِ تشکیلِ نظام می‌شود»؟! درست است که چنین گفتمان‌هایی که واقعیتِ تضادِ آمیزِ نظامِ اجتماعی را کتمان می‌کنند برای حاکمیتِ فرادستان و بیروکراسی‌های مسلطِ موردِ حمایتِ قدرت‌های بیگانه‌گونه‌ای مشروعیتِ تبلیغاتی می‌تراشند، اما این امر به هیچ وجه به معنای مشروعیتی نیست که از ارادهٔ واقعی کتله‌های مردم برخاسته باشد. گفتمانِ ملی می‌تواند با “ملی” جلوه دادنِ قدرت، توجیه‌گرِ مشروعیتِ قدرتِ غیرمردمی باشد.

به این گونه از هر دیدگاه که به مفهوم “گفتمانِ ملی” نگریسته شود چیزی جز یک مفهوم ایدئولوژیک نیست که هدفش نهادینه ساختن نظام کنونی در لباس یک نظام ملی و دموکراتیک است و گره‌های واقعی و تضادهای عمیقِ اجتماعی را کاملاً نادیده می‌انگارد.

برای آنکه به معضلهٔ بنیادی جامعهٔ افغانی پردازیم باید نخست از همه از تحلیلِ وضعیتِ مشخص این جامعه در “اکنون” آغاز کنیم و الگوهای مُجردِ سیاست‌شناسی‌های ایدئولوژیک را کنار بگذاریم. در جامعهٔ امروز افغانی، مفهوم “ملی” هیچ‌گونه مصداقی ندارد.

مردم افغانستان به وسیلهٔ قدرت‌های بیگانه، در رأس امریکا - ناتو، سلب اراده شده‌اند. در صورتی که ارادهٔ آدم‌ها برای تعیین سرنوشت‌شان زمینهٔ تحقق نداشته باشد، چگونه می‌شود از “باورهای ملی”، “هنجارهای اجتماعی”، “شفافیت اجتماعی” و غیره مفاهیم میان تهی و فاقد مصداق در جامعهٔ جنگ زده و زیر فرمانِ نیروهای انارشیکی قرون وسطایی سخن زد.

برگردیم به واقعیت: دولت‌وارهٔ افغانستان یک دستگاه بی‌اختیار است کفایت این نکته را یادآور شویم که قوای مسلح آن مستقیماً - نی از طریق وزارت مالیهٔ افغانستان در چوکات بودجهٔ دولتی - از سوی امریکا تمویل می‌شود.

قوای مسلح افغانی جنگِ راه انداخته شده و سازمان یافته توسط امریکا - ناتو را پیش می‌برند تا بر بنیادِ “بی‌ثباتی کنترل شده” بهانه‌های لازم را برای تداوم حضور امریکا در کشور به طور ناخواسته فراهم سازند. دامن زدن زبان گرایبی، قوم‌گرایی و مذهب‌گرایی از سوی دولت‌های همسایه و نیروهای بیگانه‌ای که اهداف استراتژیکی را برای تصاحبِ ثروت‌های طبیعی و موقعیت استراتژیکی افغانستان دنبال می‌کنند، از شکل‌گیری یک مقاومت سراسری مردمی در برابر استیلاگران خارجی جلوگیری می‌کند.

گفت‌وگوهای امریکا با پاکستان (با میانجیگری طالبان) تعیین کنندهٔ سرنوشت بعدی کشور است. در چنین وضعیتی سخن زدن از “گفتمانِ ملی” و مفاهیمی از این دست اگر یک پرداخت عمده برای منحرف ساختن اذهان عامه نباشد، یک پرداختِ ساده نگرانه و کاملاً وارونه از وضعیت واقعی کشور است.

باید به جای “گفتمانِ ملی” به تحلیل سیاسی پرداخت و ماهیتِ نیروهای حاضر و فعال در این عرصه را نشانی کرد بدین گونه:

—حاکمیت فاقد اختیار است و نمی‌تواند ممثل ارادهٔ مردم افغانستان باشد؛ حاکمیت ماهیت ملی ندارد و نمی‌تواند از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال کشور دفاع نماید؛ برعکس، حاکمیت مانع تشکل نیروهایی سیاسی است که می‌توانند در آینده ممثل ارادهٔ خلق باشند و دولت ملی و واقعاً دموکراتیک را در کشور ایجاد نمایند.

—پوزیسیون داخلی نظام که از نیروهای جهادی فاسد و قهقرایی، مستبد، جانی، چپاولگر محل‌گرا و ضد مرکزیت تشکیل یافته است، هیچ‌گونه علاقه‌یی به شکل‌گیری یک دولت ملی و دموکراتیک ندارد. زیرا منافع خود را در تناقض با آن می‌بیند.

—پوزیسیون طالبی — پاکستانی که عمدتاً از سوی ایران، روسیه و چین حمایت و تمویل می‌شود در واقعیت امر شاخهٔ بیرون — مرزی قوای مسلح پاکستان و ایران است و به حیث نیروی جنگی این دو کشور عمل می‌کند. هدف استراتژی یک پاکستان الحاق سرزمین افغان‌ها به پاکستان (برای من مفهوم افغان همه باشندگان افغانستان را دربرمی‌گیرد و هیچ‌گونه صبغهٔ ملیتی و اتنیک ندارد) یا حداقل تصرف جنوب هندوکش است. حاکمیت اسلام آباد بر افغانستان از طریق عملکرد ظرفیت عظیم طالبی ممکن است. (یادآور باید شد که در پاکستان بیش از دو میلیون طالب در بیش از چهل هزار مدرسهٔ دینی مصروف فراگیری بنیادگرایی‌اند. دیپلومهای این مدرسه‌ها اسناد رسمی تحصیلی دولت پاکستان‌اند! یک پنجم نظامیان پاکستان از همین مدرسه‌ها فارغ شده‌اند!)

در چنین وضعیتی مطرح کردن “گفتمان ملی” یک پرداخت کاملاً بی‌هنگام و ذهنی‌گرایانه است. در جامعه‌یی که دین نتوانست یک اجماع بر اساس مفهوم “امت” به‌وجود آورد و حتا در درون هر مذهب اختلافات شدید و آشتی‌ناپذیری سرنوشت آدمها را به جنگ و خونریزی کشاند، چگونه می‌توان از “اجماع ملی” سخن راند؟ پس حل معضلهٔ امروزی کشور را باید در راه‌ها و وسایل دیگری جستجو کرد، از این قرار: معضلهٔ کشور یک معضلهٔ قومی — زبانی نیست که بتوان آن را از راه اجماع ملی حل کرد؛ معضلهٔ کشور، یک معضلهٔ سیاسی — اقتصادی است که در آن منافع متضاد طبقات، اقشار و گروه‌های مختلف جامعهٔ افغانی (صرف نظر از تعلق تباری یا زبانی یا سمتی‌شان) با هم گره خورده‌اند. این منافع متضاد زمینه را برای دخالت کشورهای بیرونی فراهم ساخته است. تا زمانی که یک نیروی سیاسی ممثل منافع اقشار و لایه‌های نادار، فرودست و زیر سلطهٔ جنگ سالاران جهادی و ضد استیلای ناتو — امریکا شکل نگیرد، زمینه برای تمثیل منافع سراسری کشور مهیا نخواهد شد. تشکل چنین نیرویی نخست از همه وابسته به کسب آگاهی سیاسی — اندیشه‌ای افراد بیدار (به ویژه جوانان تحصیل کرده) و انسجام آنها به دور حلقه‌ها و سازمان‌های دموکراتیک است.

در پایان پرسش‌های تان شما از “ملی شدن اندیشه‌های انسانی” یاد کرده‌اید. ممکن منظور شما سراسری شدن و همگانی شدن اندیشه‌های هومانستی باشد که در این صورت باید آن را با آگاهی اجتماعی و سازمان یابی سیاسی مصمم‌ترین افراد وابسته به توده‌های مردم آمیزش داد!

نشانی محل نشر: